

ماجرای قتل تروتسکی بوسیله عمال استالین

در سال ۱۹۳۸ «سیلویا اژلوف» وارد فرانسه گردید تا در یک کنفرانس بین‌المللی مرکب از طرفداران تروتسکی، بعنوان مترجم انجام وظیفه نماید بنا بدستور «روبرت هارت» شخصی با اسم «روبی ویل» منشی یکی از کمونیست های برجسته آمریکائی بنام «لوئی بودنز» که در دسته طرفداران استالین جدا شده بود، هم سفر سیلویا گردید.

در پاریس «روبی ویل» با «اتینگون» ملاقات کرده و بوسیله او به «رامون مرکادر» معرفی گردید و «روبی ویل» به نوبه خود مرکادرا با سیلویا اژلوف آشنا ساخت. رامون مرکادر در آن موقع خود را تحت نام مستعار «ژان مورنان واندنرشد» یک نجیب زاده بلژیکی و مخبر یکی از روزنامه‌های مهم، قلمداد می‌کرد.

وی به آسانی توانست محبت «سیلویا اژلوف» را بخود جلب نماید و طولی نکشید که دختر جوان دیوانه واردلباخته او گردید در همان هنگامی که رامون مرکادر سرگرم معاشقه با «سیلویا اژلوف» بود، «اتینگون» به اجرای نقشه نابودی طرفداران تروتسکی مخصوصاً آنهایی که از بین بردنشان آسان تر بود، اشتغال داشت. اولین قربانی ای که در نظر گرفته شده بود «لئون سدوف» پسر تروتسکی بود.

در زمستان سال ۱۹۳۷ باو زهر خوراندندولی سمی که باو داده شده بود وی را از پای در نیاورد و این پیش آمد یکی از نمونه‌های بسیار نادرشکست نقشه‌های «اسمرش بشمار می‌رفت. معذالک این مسمومیت نافرجام بسلامت «سدوف لطمه وارد آورد و او برای معالجه بیپاریس رفت و در آنجا پزشکان انجام یک عمل جراحی زیاد خطرناک نبود و بخوبی انجام گردید «سدوف با سرعت روبه بهبودی نهاد بطوری که دیگر در شب احتیاج بی‌رستار نداشت. ولی ساعت چهار صبح اولین شبی که سدوف بدون پرستار بسر برده بود، او را در راهرو بیمارستان دیدند که برهنه می‌دوید و فریاد می‌کشید: «کمک کنید بدادم برسید... مرا مسموم کرده‌اند.»

وی پس از چند ساعت جان سپرد و سرگه او در نظر پزشکان باندازه‌ای مشکوک آمد که جریان را به پلیس اطلاع دادند .

برای روشن شدن موضوع کالبدشکافی بعمل آمد . تحقیقات فاش ساخت که یکی از پرستاران سدوف عضو حزب کمونیست فرانسه بوده است لذا پرستار مذکور را مورد بازجویی قرار دادند ولی بازپرس تشخیص داد که مدارک کافی برای متهم شناختن وی وجود ندارد و در نتیجه او را آزاد ساختند .

حال نوبت از بین بردن یکی از منشی‌های تروتسکی موسوم به «دودولف کلمنت» که بعلت امتناع مقامات مکزیکی از صدور پروانه اقامت برای او هنوز در پاریس بسر میبرد ، فرارسیده بود . روز ۱۶ ژوئیه سال ۱۹۳۸ «کلمنت» طبق معمول از آپارتمان مسکونی خود خارج گردید ولی دیگر به آنجا بازنگشت . دوسه هفته بعد در رودخانه سن جسد سربریده‌ای را پیدا کردند و بعد طبق شهادت چندین نفر معلوم شد که این جسد از آن «کلمنت» بوده است .

در خلال این احوال اجرای مهمترین نقشه تنظیم شده بوسیله «اتینگون» با موفقیتی بیش از آنچه انتظار می‌رفت، پیشرفت می‌کرد، دوشیزه سیلویا اژلوف که دیوانه‌وار شیفته مرکادر شده بود ، مدتی پس از پایان یافتن کنفرانس طرفداران تروتسکی ، در پاریس باقی‌ماند . موقعی که «واندندرشد» دروغی از او تقاضای ازدواج کرد وی نسبت به هدفهای واقعی مرد جوان مظنون گردیده و نیز درباره شغل او مشکوک شده بود و لذا اغلب اوقات با محبوب خود بمناقشه و مشاجره می‌پرداخت و او را متهم به بیوفائی می‌کرد و از اینکه «مرکادر» قولی که درباره ازدواج داده بود هرچه زودتر عملی نمی‌ساخت گله می‌کرد ولی دختر جوان باندازه‌ای دل‌باخته «مرکادر» شده بود که علیرغم هشدارهای که عقل سلیمش باو می‌داد ، بر تردید و سوءظن خود غلبه نموده و فکرانیهای خود را بفراموشی می‌سپرد .

بالاخره در ماه فوریه سال ۱۹۳۹ موقع بازگشت سیلویا بامریکا فرا رسید در اینجا به نمونه‌جالبی از حوصله‌ای که اسمرش در اجرای نقشه‌های خود بخرج می‌دهد ، برمی‌خوریم . زیرا «اتینگون» مدت‌ها صبر کرد و پس از هفت ماه یعنی در سپتامبر به «مرکادر» دستور داد که در نیویورک بدختر جوان ملحق شود . وقتی که سیلویا بالاخره «مرکادر» را ملاقات کرد چنان‌خه در دل‌باخته‌ای یافت که حتی فراموش کرد از او بپرسد که چرا اکنون خود را «فرانک جاکسون» می‌نامد .

هنوز چند روزی از اقامت مرکادر در نیویورک نگذشته بود که وی به سیلویا اطلاع داد که باید برای انجام کاری به مکزیک برود و دختر جوان موافقت کرد که بزودی با او ملحق شود. اینطور بنظر می رسید که مرکادر اکنون نیز مانند موقعی که در پاریس بسر می برد، دارای وضع مالی رضایت بخش است. وی با اصرار از سیلویا تقاضا کرد که مبلغ سه هزار دلار از او بعنوان هدیه بپذیرد و دختر جوان این هدیه را قبول کرد.

ورود به ویلای تروتسکی

سیلویا در ژانویه ۱۹۴۰ وارد مکزیکو گردید و در آنجا رابطه او با محبوبش مانند زمانی که در پاریس بسر میبرد، رو به تیرگی نهاد. در همین ایام بود که «مرکادر» علاقه خود را به ملاقات تروتسکی که مانند بقی مورد پرستش هردوی آنها بود، ابراز داشت و سیلویا موافقت کرد که حد اکثر کوشش خود را برای حاضر کردن تروتسکی به پذیرفتن مرکادر که اکنون «جاکسون» نامیده می شد، بعمل آورد. باید گفت که مرکادر نقش خود را با کمال مهارت بازی می کرد بطوری که توانست دوستی نوه ۱۱ ساله تروتسکی را که مورد محبت خاص پدر بزرگش بود، جلب نماید. «روبرت هارت» مثنی تروتسکی نیز بنوبه خود مرکاد را دوستی قابل معاشرت تشخیص داد و بدین ترتیب طولی نکشید که مرد جوان در زمره یکی از مهمانان دائمی ویلا که می توانست در هر ساعت روز بدانجا برود در آمد.

از طرف دیگر «اتینگون» و خانم مرکادر اندکی قبل از پسرش «رامون» که اکنون فرانک جانسون نامیده می شد وارد مکزیکو گردید و با گروهی از کمونیست های مکزیک که رهبر آنها «داوید الفاروسکتیروس» نقاش معروف بود، تماس گرفته بودند.

سایر اعضای این گروه عبارت بودند از «داوید سرانو آندوسکی» «نستور سانشهر ناندز» و بالاخره همسر و دو برادرزن سکثیروس «آندونگی» عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست بود و در جنگ داخلی اسپانیا شرکت جسته بود. «هر ناندز» با آن که بستگی خود به حزب کمونیست را انکار می کرد، معذالك در خدمت ارتش بین المللی ای که در اسپانیا می جنگید در آمده بود. «سکثیروس» که از ثروت قابل توجهی برخوردار بود. حتی قبل از

ورود اتینگون به مکزیک، این گروه داوطلب ارتکاب جنایت را بمنظور از بین بردن تروتسکی متشکل ساخته بود. وی نقشه‌ای برای انجام این منظور تنظیم و سلاحها و سایر لوازم ضروری را خریداری کرده بود و دوزنی که به وسیله او استخدام شده بودند وظیفه داشتند که خانواده تروتسکی را تحت نظر گرفته و مراقب هر اتفاقاتی که در ویلای این خانواده رخ می‌دهد، باشند. یکی دیگر از وظائف این دوزن که عضو حزب کمونیست بودند اغفال و دلربایی از مستحفظین تروتسکی بود.

اجرای موفقیت آمیز نقشه «سکئیروس» به تحقق یافتن دوش شرط بستگی داشت.

اول پیدا کردن چند دست لباس او نیفورم مخصوص مأمورین پلیس مکزیک این لباسها بوسیله یکی از اعضای حزب کمونیست که موفق شد از طریق دادن رشوه همکاری یکی از کارمندان اداره پلیس را جلب کند، تهیه گردید. شرط دوم جلب همکاری لاقبل یکی از مستحفظین تروتسکی بود زیرا این تنها وسیله راه یافتن بداخل ویلا که با دقت از آن حفاظت می‌گردید، بشمار می‌رفت. ولی دو زن فوق‌الذکر در انجام این مأموریت با شکست مواجه گردیدند.

در همین ایام بود که «اتینگون» وارد مکزیک گردید. وی بنصورتی که ممکن است نقشه «سکئیروس» با موفقیت انجام گیرد، پیشنهاد نمود که از وجود جاکسون (مرکادر) بعنوان واسطه‌ای برای راه یافتن مجریان نقشه به خانه تروتسکی، استفاده بعمل آید.

بامداد روز ۲۴ ماه مه ۱۹۴۰ سه نفر اعضای گروه «سکئیروس» که دو نفر از آنها لباس مأمورین پلیس و سومی لباس يك ستوان ارتش را پوشیده بودند با اتفاق جانسون جلوی در ورودی ویلای تروتسکی حاضر شدند. جانسون زنگ در را بصدا در آورد. وی یقین داشت چهره‌ایکه پشت دره‌های در ظاهر خواهد شد از آن در روبرت هارت، منشی تروتسکی خواهد بود زیرا هیچکس غیر از او اجازه گشودن در بر روی مراجعین را نداشت.

وقتی که هارت همانطوری که انتظار می‌رفت پشت در زده حاضر شد. جاکسون را شناخت و ظاهراً شخص اخیر الذکر برای آمدن خود بویلادر این ساعت غیر عادی، دلیل قانع کننده‌ای اقامه کرد، زیرا هارت بدون اعتراض در را گشود. بلافاصله اعضای گروه خود را بدون حیاط افکندند هارت که جاکسون را شناخته بود ممکن بود بعدها این راز را فاش سازد. می‌بایستی

او را از بین ببرد. لذا بیدرنکه وی را با شلیک گلوله از پسای در آوردند سپس در حالیکه گروه مهاجم جلوی مستحفظین را گرفته بود، سکئیروس و یکی از همدستانش وارد ساختمان اصلی ویلا شده و بطرف اطاقی که در آنجا تروتسکی، همسر و نوواش خوابیده بودند، روی آوردند. چون در اطاق قفل بود، مهاجمین آن را گلوله باران نمودند باین امید که يك یا چند گلوله به تروتسکی اصابت خواهد کرد این پیش بینی چنانچه تروتسکی و همسرش که صدای شلیک تیرها را شنیده بودند، فوری از بستر خود بیرون پریده وزیر تخت خواب پنهان شده بودند، محققاً بوقوع می پیوست.

تنها نوه آنها بوسیله گلوله ای که کمانه کرده بود، مجروح گردید تخت خوابها در نتیجه شلیک گلوله ها مانند غربال مشبك شده بودند.

مهاجمین پس از این حمله با عجله عقب نشینی کردند درحالی که جسد هارت را به این امید که ناپدید شدن او موجب خواهد شد که مأمورین پلیس تصور کنند که وی عمداً قاتلین را به ویلا راه داده است، با خود بیرون بردند.

این حمله نافرجام دو نتیجه بیار آورد. اول آنکه تروتسکی استحکامات ویلاي خود را تقویت کرد بطوری که فقط بوسیله يك زره پوش ایجاد رخنه در دیوارهای آن امکان پذیر بود. دوم آنکه ائینگون تصمیم گرفت که در این شرایط جاکسون را وادار سازد که بدست خود تروتسکی را بقتل برساند. روز ۲۰ ماه اوت برای قتل تروتسکی انتخاب گردید. بعد از ظهر آن روز جاکسون (مرکادر) بوسیله مادرش و ائینگون به نزدیکی های ویلاي تروتسکی هدایت گردید. قرار بود که این دو نفر در آنجا منتظر او بمانند تا پس از انجام مأموریتش او را فرار دهند.

جاکسون طبق نقشه قبلی از تروتسکی تقاضا کرده بود که او را در نوشتن مقاله ای که در نظر داشت در یکی از روزنامه ها منتشر سازد، کمک کند و بهمین منظور برای آن روز با وی ملاقات گذشته بود. جاکسون می دانست که تروتسکی برای کمک با او در نوشتن مقاله وی را بدفتر کارش هدایت خواهد کرد. طبق نقشه طرح شده، قرار بود جاکسون از لحظاتی که با تروتسکی تنها خواهد ماند استفاده نمود و او را بوسیله چکش یخ شکن دسته کوتاهی که با خود آورده بود بقتل برساند. وی ایسن چکش را در بارانی خود که روی دستش انداخته بود، پنهان ساخته بود. فرض بر این بود که با وارد آوردن ضربه به چکش به

سر تروتسکی وی بلافاصله و بدون سروصدا جان خواهد سپرد و قاتل خواهد توانست قبل از کشف جنایت ویلا را ترک کند .

تروتسکی طبق پیش بینی جاکسون ویرا باطاق دفتر کار خود برد و در آنجا پشت میزی نشسته و بخواندن مقاله‌ای که جاکسون باوداده بود مشغول گردید ، درحالی که جاکسون پشت سراو ایستاده بود . تروتسکی ضمن قرائت مقاله صدای بلند راجع به متن آن تذکراتی می‌داد و چنان حواسش متوجه این کارگردیده بود که بهیچوجه بضر به‌ای که درشرف فرود آمدن بسرش بود، توجهی نداشت .

تا اینجا همه چیز طبق نقشه پیشرفت کرده بود ولی همینکه جاکسون با اسلحه خود ضربه‌ای بفرق تروتسکی وارد آورد ، اوضاع بر خلاف انتظارش جریان پیدا کرد . تیغه تیز چکش تا مغز سر تروتسکی فرورفت ولی بلافاصله او را نکشت . مضروب هنوز قدرت آن را داشت که فریاد کنان از جای خود بلند شده و بطرف در بدود ؛ باشنیدن فریادهای او ، همسرش باتفاق چندتن از مستحفظین خود را به محل حادثه رسانیدند . مجروح با صدای ضعیف گفت « مبادا او را بکشید زیرا باید حقایق را بروز بدهد ، روز بعد تروتسکی در بیمارستان جان سپرد .

جاکسون پس از ارتکاب این جنایت ظاهراً ازاینکه نتوانسته بود نقشه خود را باموقیبت کامل اجرا نماید ، چند ثانیه دچار بهت زدگی گردید زیرا در مقابل مستحفظین که درصدد دستگیری او برآمدند ، مقاومتی نشان نداد و بالکننت زبان به آنها گفت : « مرا بانجام این کار مجبور ساخته بودند . مادرم را بتوانم گروگان زندانی کرده‌اند ولی وی بعدها منکر گردید که چنین مطالبی را گفته باشد .

جاکسون در بازجویی‌هایی که بوسیله پلیس مکزیک از او بعمل آمده‌می‌گردید که تبعه بلژیک است و نام حقیقیش «واندندرشه» می‌باشد . وی تأکید کرد که بابتکار خود درصدد قتل تروتسکی برآمده بوده است زیرا این پیر-مرد سعی می‌کرد او را وادار سازد که به روسیه رفته و استالین را بقتل برساند .

ضمناً وی موکداً منکر این ادعا که بدستور دیگران عمل نموده است گردید و به هیچ وجه حاضر نشد اظهارات خود را در این مورد تغییر دهد. روز ۱۶ آوریل سال ۱۹۴۳ جاکسون به موجب رأی دادگاه به ۲۰ سال زندان محکوم گردید.

تجلیل پس از آزادی

قتل تروتسکی از نظر مخالفین او در موقع مناسبی صورت گرفت و در آن وقت نه تنها اروپا زیر سلطه یک فاتح خشن ولی موقتی قرار گرفته بود، بلکه اتحادیه جماهیر شوروی نیز در اوت سال ۱۹۴۱ برای حفظ موجودیت خود بر علیه همان زمامدار جابر، بیمارزه پرداخته بود. در چنین دوره‌ای مردم نه وقت و نه حوصله آن را داشتند که بمرگ پیرمردی که تمام عمر خود را بعنوان یک یاغی گذرانده بود، بیاندیشند.

معذالك عدہ معدودی در صدد برآمدند که حقیقت را درباره این جوانی که از بزبان آوردن کلمه‌ای که موجب اتهام دیگران گردد، امتناع می‌ورزید کشف نمایند.

«اتینگون» و خانم مرکادر جوان فرار کرده و موفق شده بوده بدون حادثه مکزیک را ترک کنند. جاکسون (مرکادر) جوان از فرار آنها اطلاعی نداشت ولی وی راجع بپادشاه جز اینکه بگوید برای او یعنی پسرش پول می‌فرستاده است هیچگونه اشاره‌ای نکرد. در بین افرادی که راجع بقتل تروتسکی شخصاً دست به تحقیقات دقیقی زده بودند، انارشیستی بود بنام «کارلو ترسکاء» که قبلاً بطور علنی دستگاه «اسمرش» را متهم بر بودن «ژولیت پوینتر» ساخته بود. تا آنجائی که معلوم است «ترسکاء» بکشف هویت افرادی که جاکسون را وادار به قتل تروتسکی کرده بودند، بسیار نزدیک شده بود. مسکو از اقدامات او اطلاع یافت و وی را غیباً بعنوان دشمن طبقه کارگر باعدام محکوم ساخت.

در نتیجه یکی از شبهای آوریل ۱۹۴۳ موقیکه وی از یک ساختمان واقع در نبش خیابان پنجم و کوچه شماره ۱۵ نیویورک خارج می‌گردد،

اتومبیلی او را زیر گرفت و بهلاکت رسانید. بطوری که شهود عینی اظهار داشته‌اند راننده اتومبیل تماماً ماشین خود را بسوی ترسکارانده‌پس از آنکه ویران زیر گرفت برای خود ادامه داده بود.

روسیه شوروی مکرر بطور علنی متهم به قتل تروتسکی گردیده است ولی مقامات آن کشور همواره اینکه اتهامات رایا ندیده گرفته و یارساناً تکذیب نمودند. جاکسون نیز در تمام مدتیکه در زندان بسر میبرد درباره جنایت خود سکوت اختیار نمودی در زندانی نمونه رفتاری کرد و بکار تعمیرات و نگاهداری ساختمانهای زندان اشتغال می‌ورزید و ضمناً بحدود يك صد نفر از دوستان زندانی خود رشته‌الکترونیک را می‌آموخت.

فقط پس از آنکه جاکسون در سال ۱۹۶۳ از زندان آزاد گردید، کرملین بطور ضمنی مسئولیت او را در قتل تروتسکی تأیید کرد زیرا جاکسون همینکه پسای خود را از زندان بیرون نهاد، مورد استقبال اعضای سفارت چکوسلواکی قرار گرفت و آنها او را در فرودگاه بدرقه نمودند. قبلاً در یکی از فرودگاههایی که عازم کوبا بود جائی برای او نگاهداری شده بود. در کوبا دولت فیدل کسترو کم و بیش از او تجلیل بعمل آورد. وی از آنجا با هواپیمای دیگری عازم پراگ گردید و از آنجا رهسپار مسکو شد.

جاکسون پس از ورود به روسیه مقوقد الاثر گردید ولی از این امر نباید حتماً نتیجه گرفت که او را «تصفیه» کرده‌اند زیرا گاهی اتفاق می‌افتد که سازمان «اسمرش» مأمورینی را که خدمات برجسته‌ای انجام می‌دهد و برای حفظ آبرو و اعتبار سازمان مذکور متحمل مصائب و مشقاتی می‌گردند، مورد قدردانی قرار میدهد. شکی نیست که از این نظر جاکسون یا بهتر بگوئیم مرکادر سزاوار عنایت رؤسای خود بوده است.

